

با سلام

موضوع: برویم پهلوی دریا

پاسپورت: زَر و دُرّ

خدمت استاد والا گهرم، خدقوت.

استاد مهربانم، بسیار بسیار قدردانی می‌نمایم از کائنات مهربان و یا زندگی که خداوند شما را نمایندهٔ باغ گلستان مولانا گزینش نمود و من آن‌چنان دو حیرانی دارم، یکی این‌که ذره‌ای از خورشید درونم را دیدم، البته تعریف نباشد الآن روشنی‌های خورشید درونم را نمی‌توانم با ذهن اندازه بگیرم طبق درس‌ها و آموزه‌های گویای شما، ولی حس نور زیادی را در قلبم دارم که مولانای جان با این غزل مرا به شگفتی و حیرانی تکان‌دهنده‌ای را جذب جانم نموده و بیشتر روزها به احترام این غزل می‌خوانم و در دلم آرزوی دعوت همهٔ بندگان کرهٔ خاکی را به بیداری روح و جانشان به سرور می‌نشینم. و این بیت زیبا این است:

آفتابی در یکی ذرهٔ نهان

ناگهان آن ذرهٔ بگشاید دهان

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰)

و یا این‌که:

صبح نزدیک است، خامُش، کم خروش

من همی‌کوشم پی تو، تو مَکوش

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱)

و اما دومین حیرانی من از این است که هشتصد سال پیش غزل‌های مولانای جان به یادگار گذاشته شده است و اکنون با تمام حیرانی به این معجزهٔ بزرگ قرن می‌نگرم.

در آفرینش که حیرانم و حیرانم که خداوند دانای حکیم تفسیر اشعار مولانا را با این زیبایی دُرّ و گوهر وجودی شما نهادینه نموده و با سخنان گویای شما، دُرّها و گوهرهای زیبا با زبانتان از طریق تفسیر غزل‌ها به بندگان به خواب‌رفته، هر روز چهارشنبهٔ هر هفته، طلوع در طلوع به ارمغان می‌آفریند، به‌به چه زیباست واقعاً! آقای شهبازی مهندس بزرگوار دست مریزاد.

در پایان خدمتتان عرض می‌کنم آقای شهبازی من یک آرزو دارم و آن این‌که دست قانون و قضا و کُنْ فیکون می‌باشد و با اشاره به این غزل آرزومندم، خدمت همهٔ عاشقان اعلام می‌دارم.

دم او جان دَهَدَت رو ز نَفَخْتُ بپذیر

کار او کُنْ فیکون است نه موقوفِ علل

-(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴)

-نَفَخْتُ: دمیدم

بله، همیشه با خودم می‌گویم می‌شود یک روزی من لوکیشن داشته باشم و با همین سلامتی و شادی با خانم صنعتگر با پای پیاده و با داشتن کوله‌باری از آذوقه، پیاده در آمریکا به محل زندگی شما می‌آمدم و دست‌های توانمند شما را می‌بوسیدم و شکوفه‌های گل را بر سرتان می‌ریختم،

آن وقت چقدر خوشحال و بی‌نهایت خوشحال و راضی‌تر بودم که قانون جبران را رعایت کردم و یاد گرفتم از زبان گویای شما که این راه «سحر حلال» است.

و در پایان عرض می‌کنم بله من دیوانه‌ام و دوست دارم پیاده بروم پیش مهندس والاگوهرم و عرض ادب کنم، آمین یا رب العالمین.

نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي رَسِيدَةً

غمِ بيش و غمِ كم را رها كن

-(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۰۵)

-نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي: از روح خود در او دمیدم. اشاره به آفرینش آدم است.

و می‌دانم آن وقت به یاری خداوند سنگلاخ‌ها هموار می‌شد و بیابان‌ها کوتاه و سگ‌های بین راه هم با عوعوی خودشان مرا از عشق این راه منصرف نمی‌کردند، ولی همچنان با محبت به سگ‌ها نگاه می‌کردم.

با آرزوی سلامتی

ارادتمند شما صدیقه، هفتاد و هشت ساله از پردیس تهران